

تأثیر قرآن در اشعار ناصر خسرو

بقلم آقای دکتر مهدی محقق

دانشیار و انفکده ادبیات

حکیم ناصر خسرو قبادیانی از شاعران بلند پایه و ارجمند ایران بشمار می آید. او نه تنها شاعر بلکه یک نویسنده دانشمندی بود که چیرگی فراوانی بزبان شیرین فارسی داشت و از علوم عقلی و نقلی زمان خود بحد کافی و وافی بهره مند گشته بود. کتاب زادالمسافرین و جامع الحکمتین و خوان الاخوان و وجه دین و گشایش و رهایش، تسلط او را بر مطالب فلسفی و کلامی و دینی آشکار می سازد.

علم قرآن و تفسیر و تأویل آن از علوم متداول عصر او بود و ناصر خسرو از دو جهت به قرآن توجهی بیشتر داشت: نخست این که خود مردی با ایمان و استوار عقیده بود و بیشتر اوقات عزت، قرآن یگانه انیس و دلگشای و تسلی بخش او بشمار می آمد و دیگر آنکه او از طرف خلیفه فاطمی مأمور تبلیغ خاور زمین یعنی حجت جزیره خراسان بود و کسی که عهده دار تبلیغ می شد در هر حله اول باید مجهز به حفظ و دانستن کتاب الله باشد و حتی حمیدالدین کرمانی داعی جزیره عراق تصریح می کند باینکه پیش از خواندن هر کتابی باید بخواندن قرآن پرداخت که جامع علوم و حکمت و صور دین و برانگیزاننده نفوس بسوی آخرت است (۱)؛ و بدون تردید اگر نگوییم که ناصر خسرو حافظ همه قرآن بوده، باید اذعان کنیم که قسمت بسیاری از قرآن را از بر داشته که توانسته آیات قرآن را بصورت های مختلف در اشعار خود بیاورد.

آنچه که ذکر آن درین جا مناسب می نماید اینست که ناصر خسرو مانند دیگر اسماعیلیان توجه فراوانی بباطن قرآن یعنی تأویل آن داشته چنانکه گوید:

این همه رمز و مثلها را کلید
 گر بخانه در ز راه در شوند
 هر که بر تنزیل بی تأویل رفت
 مر نهفته دختر تنزیل را
 مشکل تنزیل بی تأویل او
 ای گشاینده در خیبر، قران
 جمله اندر خانه پیغمبر است
 این مبارک خانه را در حیدر است
 او بچشم راست در دین اعور است
 معنی و تأویل صدر زیور است
 بر گلوی دشمن دین خنجر است
 بی گشایشهای خوبت خیبر است .
 (ص ۵۰)

و در موارد بسیاری دیگر اشاره به تنزیل و تأویل یعنی ظاهر و باطن قرآن کرده

و تأویل را بر تنزیل ترجیح داده است مانند :

نیست تنزیل سوی عقل مگر
 آب در زیر کاه بی تأویل
 (۵۳)

پیدا چو تن تست تنزیل
 تأویل درو چو جان مستر
 (۱۵۴)

باد اگر آتش تنزیل بجوشاند
 مرد دانش بتأویل دهد تسکین
 (۳۴۳)

اسماعیلیان می گفتند مردمان عادی فقط ظاهر قرآن یعنی تنزیل را درمی یابند

و درک تأویل خاص رسول و جانشینان واقعی او می باشد ، پس باید چنگ در دامن خاندان
 رسول زد :

به تنزیل از خبر جوئی ز تأویل
 ز فرزندان او یابی و داماد
 (۹۹)

نبارد مگر زابر تأویل قطر
 بر اشجار و بر کشتزار علی
 (۴۷۹)

المؤید فی الدین شیرازی که راهنمای ناصر خسرو بمذهب اسماعیلی بوده است میگوید که در مواقع شبهت باید به تأویل آیات دست یازید و خاندان علی هستند که می توانند این امر را بمعهده گیرند زیرا آنان جانشینان واقعی رسول می باشند و پیغمبر گفته است من صاحب تنزیل و علی صاحب تأویل است و ظاهر قرآن معجزه رسول و تحقیق و تفسیر معنای آن معجزه اهل بیت اوست باشد و دلیل بر این موضوع آنکه پیغمبر گفت: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْمُتَقَلِّينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ» (۱).

اسماعیلیان تأویل را نه تنها در قرآن بلکه در سایر امور و احکام دینی روا و جایز می شمارند و ناصر خسرو در کتاب وجه دین و کشایش و رهایش تأویل عبادات و امور دینی را نقل کرده و از همین جهت در کتاب جامع الحکمتین ، اسماعیلیان را اهل تأویل خوانده است .

قیس بن منصور داریخی داعی اسماعیلی در رساله الاسابیح گوید : آنانکه ظاهر تنزیل را گرفتند به تشبیه افتادند و آنانکه تنزیل را رها کردند به تعطیل افتادند ، اما آنانکه تنزیل را پذیرفتند ولی توحید را در تأویل جستند مؤمن و موحد گشتند (۲) . اما ، شیعه امامیه تأویل را محدود میدانند و از اخبار و احادیث آنان چنین مستفاد میشود که تأویل در غیر مواضع تأویل جایز نیست و تأویل و تحریف و انتحال پیشه مبطلان و جاهلان است (۳) .

اهل سنت و جماعت نیز تأویل اسماعیلیان را قبول ندارند ، چنانکه ابن تیمیّه گوید : برخی در معنی تأویل خطا کرده اند و کلمه را از مواضع خود تحریف میکنند

۱- السیره المؤیدیه ، المؤید فی الدین داعی الدعاه [قاهره ۱۹۵۹] صفحه ۱۷

۲- خمس رسائل اسماعیلیه [سوریه ۱۹۵۶] صفحه ۱۷۰

۳- سفینه البحار ، قمی [نجف ۱۳۵۲] جلد ۱ صفحه ۵۵

و نام آن را تأویل می‌نهند و آنانکه بقرآن و سنت و کلام عرب آگاهی دارند بخوبی درمی‌یابند که این عمل تأویل نیست بلکه تحریف کلام از مواضع خود است چنانکه قرامطه و باطنیه اخبار و اوامر را تأویل میکنند، صابئه و فلاسفه اخبار خدا و روز قیامت و احوال پیغمبران را تأویل میکنند و جهمیّه و معتزله اخبار روز قیامت و آیات قدر و صفات خدا را تأویل میکنند (۱) و از همین جهت اهل تسنن کتبی بر ردّ و ابطال تأویل تألیف کردند که از آن میان می‌توان کتاب «ابطال التأویل» قاضی ابویعلی را نام برد (۲).
مطلب دیگر آنکه ناصر خسرو نظر کوفیان را بر بصریان مقدم میداشته و قراءه آنان را مناسب‌تر برای تأویل می‌دیده، چنانکه در این بیت تصریح میکند:

تأویل الله نمودی ترا رهبرت از مصحف کوفیستی

(۴۸۷)

اختلاف بصریان و کوفیان بر سر مسائل صرفی و نحوی و لغوی بسیار است و ابن‌الانباری در کتاب «الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین» ۱۲۱ مسأله بر می‌شمارد که کوفیان و بصریان باهم اختلاف دارند و آنچه که از کتب نحو و ادب برمی‌آید این است که بصریان توجه بزبان اعراب بیابانی و اهل روستا داشته‌اند در حالیکه کوفیان زبان شهر نشینان و محیط تمدن را سنده و مأخذ قرار داده‌اند چنانکه یزیدی که از بصریان است درباره کسایی که از کوفیان است گوید: ما نحو را بر قیاس زبان عرب اول ساختیم، حال قومی آن را بر قیاس زبان شیوخ قطر بل می‌سازند:

کنا نقیس النحو فیما مضی^۱ علی لسان العرب الاوّل

فجاءنا قوم^۲ یقیسونه علی لغی أشیاخ قطر بل (۳)

و نیز ریاشی نحوی که از بصریان است بمردی که طرفدار کتاب المنطق ابن-

۱- مجموعه الرسائل الکبری، ابن تیمیه [قاہرہ ۱۳۲۳]، جلد ۲، صفحه ۱۴

۲- مجموعه تفسیر شیخ الاسلام ابن تیمیه [بمبئی ۱۹۵۴]، صفحه ۳۵۳

۳- اخبار النحویین البصریین، سیرافی [قاہرہ ۱۹۵۰]، صفحه ۳۵،

قطر بل: از روستاهای میان بغداد و عکبر (معجم البلدان)،

شکیت بود و کوفیان را بر بصریان مقدم میداشت گفت: «ما زبانمان را از سوسمار - خوران گرفتیم و شما زبانتان را از کامه خوران» (۱).

شکی نیست که زبان شهر بیشتر قابل توجه است تا زبان روستا و از همین جهت مناسبتر برای بیان تأویل اسماعیلیان بوده است.

چنانکه یادآور شدیم استفاده و اقتباس ناصر خسرو از قرآن بصورت‌های مختلف در اشعار او بچشم می‌خورد، زیرا او گاهی مفردات لغات قرآن را در شعر خود آورده مانند: مسنون، عرجون، شعوب، قبائل و مانند آن؛ و گاهی لغات مرکب را مانند دارالسلام، اصحاب الرقیم و نظایر آن؛ و گاهی هم خود از قرآن ترکیبی ساخته مانند: مکان العلی از «مکاناً علیاً» و شمس الضحی از «والشمس وضحیها» و در بیشتر موارد مضمون و معنی آیات را بشعر فارسی خود نقل داده است.

گاهگاهی هم بیرخی از سوره قرآن مانند سوره التین و سوره اللیل و سوره طه و سوره یس در دیوان اشعار خود اشاره کرده است.

توجه او بسوره اخیر یعنی یس که نزد شیعیان بیشتر مورد اهمیت است از این دو بیت او آشکار است:

بیدارشو از خواب جهل و بر خوان یاسین و بجان و تن مرا دم
(۲۷۱)

اکنون زخوی از چو شدی آ که بر دم بجان خویش یکی یاسین
(۳۲۳)

اینک بذکر موارد فوق پرداخته و شماره صفحه را از دیوان چاپ تهران (۱۳۰۸)

نقل و نام سوره و شماره آیه را هم در ذیل هر آیه‌ای یاد می‌کنیم:

گر من درین سرای نبینم در آن سرای امروز جای خویش چه باید بصر مرا
(۷)

۱- اخبار النجویین البصریین، سیرافی صفحه ۶۸

کامه: نان خورشی است مشهور که بیشتر مردم صفاهان سازند (برهان قاطع).

« وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا »
(اسری / ۷۴)

این عورت بود آنکه پیدا شد
در طاعت دیو از آدم و حوا
(۱۸)

« فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا ... »
(اعراف / ۱۹)

ناموخت خدای ما مر آدم را
چون عورو برهنه گشت جز کاسما
(۱۸)

« وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا » الخ ...
(بقره / ۲۹)

کرا ناید گران امروز رفتن بر ره طاعت
گران آید مر آن کس را بروز حشر میزانها
(۲۱)

« وَالْوِزْنُ يُومِنُّ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »
(اعراف / ۷)

مکن هرگز بدو فعلی اضافه کردی
بجز ابداع يك مبدع کلمح العین او ادنی
(۲۷)

« وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ نَمُوقِ رَبِّ » الخ
(نحل / ۷۹)

سحرش باغ و زیر نهفتش در
بر نختهاش تکیه گه حورا
(۲۹)

« مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مُّصَفُوفَةٍ وَ زُوجِنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ »
(طور / ۲۰)

از طاعت بر شد بقاب قوسین
بیغمبر ما از زمین بطحا
(۳۲)

« فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ »
(نجم / ۹)

- بچه ماند جهان مگر بسراب سپس او تو چون روی بشتاب
(۳۳)
- «و الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا نَخًا»
(نور/۳۹)
- سوی او تاب کز گناه بدوست خلق را پاک باز گشت و مآب
(۳۴)
- «... ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ» (انعام / ۱۰۸)
«... لَا تُشْرِكْ بِهِ إِلَهًا ادْعُوا إِلَيْهِ مآب» (رعد / ۳۶)
- کارهای چپ و بلایه مکن که بدست چپت دهند کتاب
(۳۵)
- «وَأَمَّا مَنْ أَدَّتْ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ»
(حاقه / ۲۵)
- چون از آن روز بر نیندیشی که بریده شود در او انساب
(۳۵)
- «فَإِنَّا نُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»
(شورشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی / مؤمنون / ۱۰۳)
- بولهب با زن بیبشت میروند ای ناصبی
بنگر آنک زنش را در گردن افکنده کتب
«وَأَمْرًا تَهْ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ، فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ» (ابولهب/ ۴ ، ۵)
(۳۷)
- ای که ندانی توهمی قدر شب سوره واللیل بخوان از کتاب
(۳۸)
- «رَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»
(لیل / ۱)
- قدر شب اندر شب قدر است و بس برخوان از سوره و معنی بیاب
(۳۸)

« إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ، تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ »
(قدر / ۱، ۲، ۳، ۴)

آن شرابی که ز کافور مزاجست در او مهر نشکسته بر آن پاک و گوارنده شراب
(۴۰)

« إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا »

(دهر / ۵)

« يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْتُومٍ »

(تطفیف / ۲۵)

وز زنانی که کسی دست بر ایشان ننهاد همه دوشیزه و همزاده بیک صورت شاب
(۴۰)

« فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ قَبْلَهُمْ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ » (رحمن / ۵۶)

(نبأ / ۳۳)

« وَ كَوَاعِبَ أُنثَرَاءٍ »

ای خردمندچه نازی ز پس سقله جهان همچو تشنه ز پس خشک فریبنده سراب
(۴۰)

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ

(نور / ۳۹)

لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا سِوَا النَّخِ »

این جهان را بجز از خوابی و بازی مشغول مانی و مطالب گرم قرنی بخدا و برسول و بکتیب
(۴۲)

« وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ

(عنکبوت / ۶۴)

كَانُوا يَعْلَمُونَ »

بهره خویشتن از عمر فراموش مکن رهگذارت بحساب است نگهدار حساب
(۴۲)

« وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَيْكَ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا النَّخِ »

(قصص / ۷۷)

بر فلک باید شدن از راه پند ای برادر چون دعای مستجاب

(۴۵)

- «...إليه يصعد الكلم الطيب...الخ»
ای بر هوای دین، بنشین بر زمین دین
کادریس ازین زمین بمکان العلی شده است
(فاطر/ ۱۱)
- «... فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»
نیکوی بدهد مان جزای نیکوی
بدزاسوی او جز بدی جزا نیست
(نساء/ ۳)
- «هل جزاء الاحسان الا الاحسان»
«و جزاء سئئة سيئة مثلها»
وندر حریر سبز و ستبر قها
سیب و بهی چوموسی و هارون است
(رحمن / ۶۰)
- «و يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خضراً من سُندُسٍ و استبرق الخ»
نه نومید باش و نه ایمن بنخسب
که بهتر رهی راه خوف ورجاست
(شوری / ۳۸)
- «...ولا تبا سوا من رزح الله اِنَّه لا يبا س من رزح الله الا القوم الكافرون»
کزین کن جوانمردی و خوی نیک
که این هر دو ان عادت مصطفی است
(یوسف / ۸۷)
- «أَفَا مَنُوا مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون» (اعراف/ ۹۷)
باز چون گوید که هر گز بد کنش رستار نیست
(قلم / ۴)
- «و اِنَّكَ لَعَلَى خُلقٍ عظيم»
باز چون گوید که هر گز بد کنش رستار نیست
(۷۷)

« وجزاءُ سيئةٍ سيئةً مثلها »
 بشکر اندر لوح محفوظ ای پسر
 جز درختان نیست این خط را قلم
 خطهایش از کاینات و فاسدات
 نیست این خط را جز از دریا دوات
 (شوری / ۳۸)
 (۷۹)

« ولو أنّ ما فی الأرض من شجرةٍ أقلامٌ و البحرُ یمدّه من بعده سبعهٗ أبحرٍ
 ما نفدت کلماتُ الله إنّ الله عزیزٌ حکیمٌ »
 کس نجویدمی نشان از هفت زن
 برنخوانده خلق پنداری همی
 کامدست اندر قران زیشان صفات
 مسلمات مومنات قانتات
 (لقمان / ۲۶)
 (۷۹)

« عسی ربّه ان طلقک ان یندلهٗ ازواجاً خیراً منکّ من مسلمات مؤمنات
 قانتات نائبات عابدات سائحات نئیبات و آبکاراً »
 دژمش کرد درم لا جرم با آخر کار
 ستوده نیست کسی کوسزای لا جرم است
 (تحریم ۵)
 (۸۹)

« اولئک الذین خسرُوا انفسهم و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون . لا جرم
 انهم فی الآخرة همُ الآخسرون »
 هر آنکه بر طلب مال عمر مایه گرفت
 چو روزگار بر آمد نه مایه ماندونه سود
 (هود / ۲۳ ، ۲۴)
 (۹۱)

« اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فماریحت تجارنهم و ما کانوا مهتدین »
 (بقره / ۱۵)

بدان که بر تو گواهی دهند هر دو بحق

دو چشم هر چه بدید و دو گوش هر چه شنود
 (۹۲)

نظیر:

« یوم تشهد علیهم انفسهم و ارنجهم بما کانوا یعلمون »

(نور / ۲۴)

نیک خو گفتست بزدان مر رسول خویش را

خوی نیکست ای برادر کنج نیکمی را کلید

(۹۴)

(قلم / ۴)

« وَ إِيَّاكَ أَعْلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ »

ناصری گر خر نباشد زوش چون باید درمید

خازن علم قران فرزند شیر ایزدست

(۹۵)

(مدثر / ۵۱)

« كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ »

نه اهل ولا اند مثل باد بلانند

بر اهل ولا ابر صلاحند و بر آنهاک

(۹۷)

« ... وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ » (فتح / ۲۹)

گر از ایشان بر منداينکه یکایک حمرند

شیر دادار جهان بود پدرشان نشگفت

(۱۰۰)

(مدثر / ۵۱)

« كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ »

که این همی سوی دارالسلام باید کرد

بزد این سفرت سخت کوش باید بود

(۱۰۸)

« ... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ فَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ »

(بقره / ۱۹۳)

« أَنَّهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّعِهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ »

(انعام / ۱۲۷)

نفس مردان را خداوندان عقل از روی هوش

بر کشد تما با کرام الکاتبین همتا شود

(۱۳۳)

(انفطار / ۱۰، ۱۱)

« وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ »

هو الأول هو الآخر ، هو الظاهر هو الباطن

منزه مالك الملكى كه بى پايان حشر دارد

(۱۳۴)

« هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ »

(حدید / ۳)

« قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ النَّكِّ الْخِ »

(آل عمران / ۲۵)

دشت دیبا پوش گردد ز اعتدال روزگار

زان همی بر عدل ایزد وعده دیبا کنند

(۱۳۶)

« عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ نُّسُجٌ خَضِرٌ وَأَنْتَبِرُقٌ الْخِ »

(رهر / ۲۱)

هر کس که نیلغنجد او بصیرت فرداش به محشر بصر نباشد

(۱۴۲)

« وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا »

(اسرى / ۷۴)

وین هر چهار خواهر زاینده با بچگان بى عدد و بى مر

تسبیح می کنندش پیوسته دوزیر این کبود و ننگ چادر

تسبیح هفت چرخ شنودستی گرنیست گشته گوش ضمیرت کبر

(۱۴۷)

« تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا »

(اسرى / ۴۶)

ایزد عطاش داد محمدر را نامش علی شناس و لقب کوثر

(۱۴۸)

(کوثر / ۱)

« إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ »

چه خطر دار این پلید نبید

عند کاس مزاجها کافور

(۱۵۲)

« إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا » (دهر/ ۵)

از بد و نیک و ز خطا و صواب چيست اندر کتاب نامذکور

(۱۵۲)

« وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (انعام/ ۵۹)

هر دم بزند بعادیان بر از مضرب حق باد صرصر

(۱۵۴)

« كَذَّبَتْ عَادٌ فَكُنْفَ كَأَنَّ عَذَابِي وَنَذِيرٍ ، إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا

فِي يَوْمٍ نَخَسِرُ مُشْتَعِرَةً » (قمر/ ۱۸، ۱۹)

ور همچو ما خدای نه جسمت و نه گران

پس همچو ما چرا که سمیعست و هم بصیر

(۱۵۷)

« ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا » (نساء/ ۶۱)

ور چون تو جسم نیست چه باید همیشه تخت

مغنی تخت و عرش بسکی باشد و سریر

(۱۵۷)

« إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

عَلَى الْعَرْشِ الْبَهِيمِ » (اعراف/ ۵۲)

تن ترا گوراست بیشک هم چنان چون وعده کرد

روزی از کورت برون آرد خدای دادگر

(۱۶۴)

« وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ »

(حج/ ۷)

چون بخواهند باز عاریتی جان از دلت آنگه دهی بمعصیت اقرار

(۱۶۵)

« وَ أَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَمْنُؤْنَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ الْخ »

(نساء/ ۲۲)

یک روز بخواهم ز قرآن آیت بیعت

کایزد بقرآن گفت که بد دست من از بر

(۱۷۳)

« إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا »

(فتح/ ۱۰)

آن قوم که در زیر شجر بیعت کردند

چون جعفر و مقداد و چو سلمان و چو بوذر

(۱۷۳)

« لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا »

(فتح/ ۱۸)

گفتم که بقرآن در پیداست که احمد بشیر و نذیر است و سراجست و منور

(۱۷۴)

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا »

(احزاب/ ۴۴ و ۴۵)

ور خواهد کشتن بدهن کافر او را روشن کندش ایزد بر کامه کافر

(۱۷۴)

« يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَأَوْكِرَهُ الْكَافِرُونَ »

(نوبه/ ۳۲)

الکافرون،

بر آنچه داری در دست شادمانه مباش وز آنچه از کف تورقت از آن دریغ مخور
(۱۸۶)

« اِكْتَلَا تَأْسُوا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَنْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ النَّخ » (حدید/۲۳)
رسید ازو بسلیمان چو باز نوبت ملک ز باختر بگرفت او بحکم تا خاور
ز جن و انس و وحوش و طیور و دیو و پری شدند جمله مر او را مطیع و فرمانبر
(۱۸۷)

« وَحِثْرَ اِسْلِيْمَانَ جَنُوْدُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهَمْ يُوزَعُونَ »
(نمل/۱۷)

گفتم که این حدیث بدان احسن القصص
گفتا که دین لطیف بود جان لطیف تر
(۱۹۰)

« نَخْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ اَحْسَنُ الْقَصَصِ النَّخ » (یوسف/۳)
چو عادت و ترکان چو باد عقیم بدین باد گشتند ریگک هبیر
(۱۹۲)

« وَ فِي عَادٍ اِذَا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيْمَ » (ذاریات/۴۱)
حسد آمد همگان را ز چنان کار ازو بر میدند و رمیده شود از شیر حمیر
(۱۹۵)

« كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ »
ای یار سرود و آب انگور نه یار منی بحق و الطور
(۱۹۶)

« وَ طُوْرٍ سَيْنِيْنَ »
(تین/۲)

بازیچه خانه ایست پر از کودك لهو است و لعب پایه دیوارش
(۲۰۸)

« وَ مَا هَذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْرٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ اَلْهٰی الْحَيٰوَانُ لَوْ »

«كَانُوا يَعْلَمُونَ»

(عنکبوت/۶۴)

نیست ترا نار مگر عنکبوت کو زتن خویش تند نار خویش

(۲۱۳)

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ

بَيْتًا وَإِنْ أَوْهَنَ الْيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت / ۴۰)

شیر خدای بود علی، ناصبی خراست زیرا همیشه می برمد خرز هبیش

(۲۱۵)

«كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَفْرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْرَرَةٍ»

(مدثر/۵۱)

بنگر بستاره که بتازد سپس دیو چون زر گدازنده که برقیچر چکانیش

(۲۶۳)

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ، وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ

شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، إِلَّا مِنْ شَرِّقِ السَّمْعِ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ» (حجر/۱۶، ۱۷، ۱۸)

ایزدش عطا داد به پیغمبر از یراک اویست حقیقت یکی از سبع مثنایش

(۲۲۴)

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»

(حجر/۸۷)

مکان نعیمست و جای سلامت چنین گفت بزدان فروخوان زفرقان

(۲۳۱)

«وَإِذَا رَأَيْتَ مُتَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا»

(دھر/۲۰)

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَيْلُهُمْ بَمَا كَانُوا يَمْشُونَ» (انعام/۱۲۷)

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش

وز عمر جهان بهره خود کرده فراموش

(۲۳۲)

« وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا الْحَقُّ »

(قصص/۷۷)

چون فرود آمد بجائی راستی رخت بر بندد از آنجا افتعال

(۲۳۹)

« وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا » (اسرى/۸۳)

هیچکس دیده‌ای که گفت منم عدوی جبرئیل و میکائیل

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ

(بقره/۹۲)

لِلْكَافِرِينَ »

بارش افعال تست و آن همه فردا شهره بیا شد سوی شعوب و قبايل

(۲۴۴)

کلمه شعوب و قبايل ازین آیه گرفته شده :

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

(حجرات/۱۳)

الْحَقُّ »

نومید مکن گسیل سائل را بنمایش ز روزگار آن سائل

(۲۴۷)

شهرگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(ضحی/۱۰)

« وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَزْ » (تال جامع علوم انسانی)

کان هر دو فرشته بفعل خویش آویخته مانند اند در باابل

(۲۴۷)

« ... وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ

(بقره/۹۶)

أَحَدِهِمْ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ الْحَقُّ »

خدایت یکی را بده وعده کرد بده گر نداری بدل در خلل

(۲۵۰)

(انعام/۱۶۱)

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا الْحَقُّ »

قومی که در جهان بزرگی و قدرشان ایزد فریضه کرد صلوات رسول و آل

(۲۵۴)

« إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (احزاب / ۵۶)

خدایم سوی آل او ره نمود که حبل خداست و خیر الرجال

(۲۵۶)

« وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا فِيهِ » (آل عمران / ۹۸)

اگر تهمت کرد نادان چه باک از آن پس که گنگست و کور و اصم

(۲۶۴)

« وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً
صُمٌّ بَصُمٌّ عُمَى فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ » (بقره / ۱۶۶)

غایب نشدست از اول کار تا آخر چیزی ز علم علام (۲۶۵)

« ... عَالَمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا
أَصْفَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (سبا / ۳)

زیرا که بر گرفت بدست عقل ایزد غشاوه از دو جهان بینم

(۲۷۱)

کلمه غشاوه ازین آیه شریفه گرفته شده

« ... وَ جَعَلَ عَلَيَّ بَصَرَهُ غِشَاوَةً الْخَبْرِ » (جاثیه / ۲۲)

از من چو خرز شیر مرم چندین ساکن سخن شنو که نه سکینم

(۲۷۲)

« كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ » (مدثر / ۵۱)

بر جان من چو نور امام زمان بتافت لیل الترار بودم و شمس الضحی شدم

(۲۷۳)

« وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا » (شمس / ۱)

گر زادمی ای پور توبه باید کردن ز گناعات همچو آدم

(۲۷۹)

« فَتَأْتِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ »

(بقره / ۳۵)

بد من نیکی گردد چو کنم توبه که چنین کرد اینزد وعده بفرقام

(۲۸۳)

« إِيَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ

(فرقان / ۷۰)

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا »

راست کردند این خران سو کنند تو پر کنی زیشان کنون بی شک جحیم

(۲۸۴)

« ... وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ »

(سجده / ۱۳)

و نیز در اعراف / ۱۷ و هود / ۱۲۰ و ص / ۸۵

و آن بهشت با فراخی آسمان نیست آن از بهر اینها ای رحیم

(۲۸۴)

« وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

(آل عمران / ۱۲۷)

لِلْمُتَّقِينَ »

و نیز در حدید / ۲۱

کس نمی خرد رَحِيق و سلسبیل روی زی غلین نهادند و حمیم

(۲۸۴)

(تطه / ۲۵)

« يُسْتَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ »

(دهر / ۱۸)

« عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا »

- « وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ »
(حاقه / ۳۶)
- «... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»
(یونس / ۴)
- سال سی خفتی کنون بیدار شو گر نخفتی خواب اصحاب رقیم
(۲۸۵)
- « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا »
(کهف / ۸)
- « وَ تَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ الْخِ »
(کهف / ۱۷)
- چون یقینم که نگیردت همی خواب و غنود
من بی طاعت در طاعت تو چون غنوم
(۲۸۸)
- «... لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ الْخِ »
(بقره / ۲۵۶)
- بگزین زین دو یکی را و مکن قصه دراز
نتوانست کسی کرد دل خود بدو نیم
(۳۰۰)
- « مَا جَعَلَ اللَّهُ لِلرَّجُلِ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ الْخِ »
(احزاب / ۴)
- باز پر چین شودت روی و بخندی بفسوس
چون بخوانم ز قرآن قصه اصحاب رقیم
(۳۰۰)
- « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا »
(کهف / ۸)
- راه توزی خیر و شر هر دو کشادست خواهی ایدون کرای و خواهی ایدون
(۳۰۸)

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ الْخِ » (بقره / ۲۵۷)
 « وَقَالِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفِرْ الْخِ »
 (كهف / ۱۸)

زنده بآبند زندگان که چنین گفت ایزد سبحان بی چگونه و بی چون

(۳۰۸)

« ... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ » (انبیاء / ۳۱)
 هر که مرین آب را ندیدد درین خاک

تشنه چو هاروت ماند و غرقه چو ذوالنون

(۳۰۸)

« ... وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ هَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ الْخِ » (بقره / ۹۶)

« وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » (انبیاء / ۸۷)

« وَ إِنْ يُؤْتَسَلِ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ، فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ، فَالْتَقَمَهُ الْخُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ » (صافات / ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲)

بنگر نیکو که از ره سخن ادریس چون بمکان العلی رسید ز هامون

(۳۰۹)

« وَ إِذْ كُفِّرْ فِي الْكِتَابِ ادریس إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ، وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا » (مریم / ۵۷، ۵۸)

غافل منشین ز دیو و برخوان بر صورت خویش سوره التین

(۳۱۲)

مقصود سوره‌ای است که با والتین و الریتون آغاز میشود.

تین و زیتون بین درین باغ و آن شهر امین و طورسینین
(۳۱۳)

« وَ التین و الزیتون ، و طورِ سینین ، وَ هذا البلدِ الامینِ »

(تین / ۱، ۲، ۳)

بهنگام شماری عالم کون بزر فکر همچون یک سپندان
(۳۱۳)

« وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ اِنْ كَانَ
مُتَقَالًا حَبَّةً مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ » (انبیاء / ۴۸)

اگر دین خداوندان گرفتگی بیار از انفس و آفاق برهان

(۳۱۵)

« سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّيْنَنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ الْخَبْرُ »

(فصلت / ۵۳)

آنجا آن روز نگیرد دست نه پسر و نه پدر مهربان

(۳۱۷)

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اَخْشَوْا يَوْمًا لَا يُجْزَىٰ وَ الدُّنْيَا عَنْ وَاٰلِدِهَا وَ لَا
رُوٰدُهَا وَ هُوَ جَازٍ عَنِ وَاٰلِدِهَا شَيْئًا » (لقمان / ۳۲)

جز بگه باز پسین دم زدن از تو نجنبید بشهادت زبان

(۳۱۷)

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ

(نساء / ۲۲)

اِنِّي تَبْتُ الْاَنَ الْخَبْرُ »

جان تو از بهر عبادت شدست بسته درین خانه پر استخوان

(۳۱۸)

(ذاریات / ۵۶)

« وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ »

که دانست کاندرا هوا بی ستونی ستادست دریا و کوه و بیابان

(۳۱۹)

« خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ »
(لقمان / ۹)

چو جانت قوی شد بایمان و حکمت بیاموزی آنکه زبانهای مرغان
بگویند با تو همان مور و مرغان که گفتند ازین پیش تر با سلیمان

(۳۲۱)

« وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ »
(نمل / ۱۶)

مرادونان زخان ومان برانندند گروهی از نمازخویش ساهون

(۳۲۹)

« قَوْلِيلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ نُهُمُ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ » (ماعون / ۴، ۵)

بر آن تربت که بارد خشم ایزد بلا روید نبات از خاک مسنون

(۳۲۹)

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ » (حجر / ۲۶)

علم اجلها بهیچ خلق ندادست ایزد دانای داد گستر ذوالمن

(۳۳۵)

« ... وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ »

(لقمان / ۳۴)

چون که بینا شد بیوی جامه یوسف را پدرش

زان سیمس کز چشم نابینا بیود از بس محن

(۳۴۰)

« اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ »
(یوسف / ۹۳)

طین اگر شوی نباشدش ز روز و شب کی پدید آید زیتون و نه تین از طین
(۳۴۱)

« وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ »

گفت که تو زنده‌تر آن‌گه شوی کت بره‌اند ازین تیره طین
(۳۴۹)

« وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا أَهْرٌ وَ أَعْبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ الْأَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ »

چونانکه عصا هرگز زان سان که شنیدی

تعبان نشدی جز بکف موسی عمران
(۳۵۲)

« فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثَعْبَانٌ مُّبِينٌ »

چون شناسی که از نخست با بداع فعل نخستین ز کاف رفت سوی نون
(۳۵۵)

« إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ »

درین پیدا نهانی را چو دیدی برون رفت اشترت از چشم‌سوزن
(۳۷۲)

« ... وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَبَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ النَّخِ »

(اعراف / ۳۸)

تقویم صورت ما کردند باغبانان

برخوان اگر ندانی آغاز سورة التین

(۳۷۳)

« وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ ، وَ طُورِ سَيْنِينَ ، وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ، أَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ »

(تین / ۱، ۲، ۳، ۴)

ترسا پسر خدای گفت او را از بی‌خردی خویش و نادانی

(۴۱۴)

« ... وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ
قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ الْخِ »

(توبه / ۳۰)

زان روز بترس کاندرو پیدا آید همه کارهای پنهانی

(۴۱۴)

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ »

(طارق / ۹)

زان روز که جز خدای سبحان را بر کس نرود ز خلق سلطانی

(۴۱۴)

« يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ » (انفطار / ۱۹)

زان روز که هول او بریزاند نور از مه وز آفتاب رخشانی

(۴۱۴)

« إِذَا السَّمَاءُ كُورَتْ ، وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » (نکویر / ۱، ۲)

وز چرخ ستارگان فرو ریزد چون برک زان ز باد آبانی

(۴۱۴)

« فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ »

(مرسلات / ۸)

چون پشم زده شده که و مردم همچون ماخان ز بس پریشانی

(۴۱۵)

« وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ »

(قارعه / ۴)

« خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَمَا تَخْرُجُ الْجُرَادُ مِنَ الثَّرِيْرِ »

(قمر / ۷)

چون فرو ماندی از معصیت و نجسی آنکه اقرار بیاری بکنه کاری

(۴۱۷)

« وَ لَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قال إِنِّي تُبْتُ الْآنَ الْخ »
(نساء / ۲۲)

آل رسول خدای حبل خداست گرش بگیری ز چاه جهل بر آئی

(۴۱۹)

« وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا الْخ »
(آل عمران / ۹۸)

آزر مسکین که ابراهیم ازو بیزار شد گر تو بپذیرش با پیغمبران همبر کنی

(۴۳۲)

« وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا أَيَّامٌ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ
أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّءَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ »
(توبه / ۱۱۵)

مریم عمران نشد از قانتین جز که پیر هیز برو بر زنی

(۴۳۴)

« وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ
رَبِّهَا وَ كَتَبْنَاهُ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ »
(تحریم / ۱۲)

خلق و امر اوراست جمله کرد و فرمود آنچه خواست

کی روا باشد که گوئی زین سپس جز راستی

(۴۴۱)

« ... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (ابراف / ۵۲)

این گفت اگر بخانه مکه درون شوی ایمن شوی از آتش اگر چند مجرمی

(۴۵۱)

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا »
(آل عمران / ۹۱)

فردات امید سندس خضر و ستبرقت و امروز خود بزیر حریری و ملحمی

(۴۵۱)

«... وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ النَّخِ» (کهف / ۳۰)

و نیز در دخان / ۵۳ و دهر / ۲۱.

براه چشم شموداز درخت قول خدای که من خدای جهانم بطور بر موسی

(۴۵۴)

« فَأَلَمَّا أَنبَأَهَا نُورِيٍّ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ

(قصص / ۳۰)

السَّجْرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ »

رسول خود سخنی باشد از خدای بخلق چنانکه گفت خداوند در حق عیسی

(۴۵۴)

« إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ بْنُ

(آل عمران / ۴۰)

مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُتَرَبِّينَ »

و نیز در نساء / ۱۶۹

دریغدار ز نادان سخن که نیست صواب پیش خوار نهادن نه من و نه سلوی

(۴۵۵)

« يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ وَ وَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا

(طه / ۸۲)

عَلَيْكُمْ التَّنْزِيلَ وَ السَّلْوى »

ز مکرو حیات تو خفته نیست اینزد پاک بخوان و نیک بیندیش آیه الکرسی

(۴۷۱)

(بقره / ۲۵۶)

« لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ النَّخِ »

گمان مبر که بماند سوی خدای آن روز ز کردهات بمشغال ذره منسی

(۴۷۱)

«... وَ مَا يَغْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ
وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس / ۶۲)
و نیز در سبأ / ۳.

توئی که جز تو نپنداشت با بصارت خویش

عقیقه مریم هر پور خویش زا پدری

(۴۸۴)

« وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ
بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا أَنْ تَأْتِي مِنَ الْقَائِمِينَ » (تحریم / ۱۲)
یکیت گوید برگی مگر بعلم خدای نیوفتد ز درختی هگرز و نه ثمری
(۴۸۵)

«... وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تُسْقِطُ مِنْ رَاقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ
فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام / ۵۹)
یکیت گوید یکتی بعمر کم نشود ز خلق تا ننشیند بجای او دگری
(۴۸۵)

« مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا الْخَبْرُ »

(بقره / ۱۰۰)

از مکر خداوند همی هیچ نترسی زانست که بآبنده‌پیر از مکر و شکنجی

(۴۹۵)

« وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ » (آل عمران / ۴۷)*

* مقاله فوق فصلی است از کتاب «تحقیق در دیوان ناصر خسرو» که بزودی چاپ می‌شود.